



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸/ اردیبهشت/ ۱۳۹۷

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۱۱ شعبان ۱۴۳۹

موضوع جزئی: مبحث ضد - مقام اول: ضد خاص - ادله اقتضاء: وجه اول

(مقدمیت) - اشکال محقق خوبی به محقق نایینی و محقق

خوانساری

جلسه: ۹۸

سال نهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در باب مقدمیت عدم احد الضدین نسبت به ضد آخر تفصیلی از سوی محقق خوانساری مطرح شد که عبارت است از این که عدم ضد موجود مقدمیت برای ضد دیگر دارد ولی عدم ضد معدوم مقدمیت ندارد. تقریب استدلال ایشان نیز ذکر شد. خلاصه استدلال ایشان این بود که وجود احد الضدین مانع قابلیت محل برای عروض ضد دیگر می شود، پس عدم و نبودن آن کأنه محل را برای عروض ضد دیگر آماده می کند، لذا می توان گفت: عدم ضد موجود نسبت به ضد دیگر مقدمیت دارد، ولی اگر ضد معدوم بود، (زمانی که ضد هنوز وجود پیدا نکرده است) خود به خود این محل قابلیت عروض هر دو ضد را دارد و این گونه نیست که عدم یکی از این دو برای دیگری جنبه مقدمیت داشته باشد.

محقق نایینی به این تفصیل اشکال نمودند و فرمودند: تفصیل محقق خوانساری در صورتی تمام است که معتقد شویم موجودات برای بقاء احتیاج به مؤثر ندارند؛ ولی اگر قائل به این شدیم که همان طور که موجودات حدوداً نیازمند علت می باشند، برای بقاء نیز محتاج علت هستند (که حق نیز همین است)، دیگر نمی توانیم تفصیل محقق خوانساری را قبول کنیم، زیرا سر از «اقتضاء المحال» در می آورد.

اشکال محقق خوبی به محقق نایینی

محقق خوبی به سخن محقق نایینی اشکال نموده اند که محصل آن این است:

محقق نایینی فرمودند: «تحقق المقتضی لکلا الضدین محال»؛ فراهم شدن مقتضی برای دو ضد محال است. دلیل ایشان نیز این بود که چون اجتماع دو ضد محال است، پس فراهم شدن مقتضی دو ضد با هم نیز محال است. اگر امکان ندارد دو ضد مثل سیاهی و سفیدی با هم جمع شوند، امکان ندارد مقتضی سیاهی و مقتضی سفیدی نیز با هم جمع شوند. به عبارت دیگر امکان ندارد در یک شیء هم مقتضی سیاهی باشد و هم مقتضی سفیدی، زیرا «اقتضاء المحال محال».

اجتماع ضدین مثل اجتماع سیاهی و سفیدی در یک شیء محال است. اگر اجتماع ضدین محال است، مقتضی اجتماع ضدین نیز محال است. مانند این که در یک شیء هم مقتضی سیاهی باشد و هم مقتضی سفیدی، «واقضاء المحال محال» اقتضاء سیاهی و سفیدی با هم یعنی اقتضاء محال و اقتضاء محال نیز محال است، فرقی نمی کند چیزی که محال است، اقتضاء آن نیز محال است.

محقق خوبی می فرماید: مقتضی کلاالضدین فی نفسه استحاله‌ای ندارد، مثل این که دیوار هم اقتضاء سفیدی را دارد و هم اقتضاء سیاهی؛ چیزی که محال است تأثیر هر دو مقتضی است. زیرا واقعاً دیوار هم مقتضی سفیدی دارد و هم مقتضی سیاهی؛ ولی اگر اقتضاءها به مرحله تأثیر برسند و هر دو بخواهند با هم اثر بگذارند، یعنی مقتضی سفیدی اثر بگذارد و دیوار سفید شود و مقتضی سیاهی نیز اثر بگذارد و دیوار سیاه شود، این امکان ندارد. «تأثیر کلاالمقتضیین محال»، این که دو اقتضاء با هم اثر بگذارند و دو ضد را با هم موجود کنند امکان ندارد. لذا «تأثیر کلاالمقتضیین معا محال»، اما وجود مقتضی برای ضدین فی نفسه محال نیست. لذا محقق خوبی می فرماید: آن چیزی که محقق نایینی به آن استناد کردند فی نفسه محال نیست و این جا جریان پیدا نمی کند. محقق نایینی هم چنین فرمود: اگر مقتضی ضدین بخواهد موجود باشد، یعنی «اقتضاء المحال» و «اقتضاء المحال محال» در حالی که محقق خوبی می فرماید: در ما نحن فیه اقتضاء المحال نیست. «اقتضاء المحال» در صورتی است که یک مقتضی تعلق به متنافیین بگیرد. «اقتضاء المحال محال» در جایی است که مقتضی واحد، متعلق به دو شیء متنافی شود. چیزی که این جا محال است، اجتماع ضدین است، اجتماع سیاهی و سفیدی محال است، یعنی سفیدی و سیاهی در زمان واحد و مکان واحد با هم قابل اجتماع نیستند. اگر سراغ مقتضی بیاییم، این که چیزی مقتضی برای دو شیء متنافی شود نیز محال است، زیرا «اقتضاء المحال» می شود. یعنی در مرحله اقتضاء، مقتضی یک چیز باشد، اما متعلق به دو شیء متنافی شود. مقتضی واحد هم مقتضی برای سیاهی شود و هم مقتضی برای سفیدی. این می شود «اقتضاء المحال محال» زیرا آن چه که محال است اجتماع ضدین است و مقتضی محال یعنی یک شیء، یک مقتضی واحد اقتضاء داشته باشد سیاهی و سفیدی را با هم، این ممتنع است. اگر بخواهیم «اقتضاء المحال محال» را در ما نحن فیه تطبیق کنیم باید بگوییم مقتضی واحد متعلق شود به سیاهی و سفیدی با هم؛ این ممتنع است و محال است که مقتضی واحد متعلق به متنافیین شود؛ اما آن چه که محقق نایینی در ما نحن فیه به آن اشکال کرده است این نیست. محقق خوانساری در واقع می فرماید: این محل هم مقتضی سیاهی دارد و هم مقتضی سفیدی، مقتضی سیاهی اقتضاء سیاهی دارد و مقتضی سفیدی اقتضاء سفیدی دارد. پس این جا دو مقتضی وجود دارد نه یک مقتضی که متعلق به متنافیین شده باشد. پس یک مقتضی وجود ندارد که هم سیاهی و سفیدی را اقتضاء کند تا «اقتضاء المحال محال» شود.

محقق خوانساری می فرماید: این محل قابلیت برای سیاهی را دارد که یک مقتضی است. همچنین قابلیت برای سفیدی را نیز دارد که مقتضی دیگری است و این «اقتضاء المحال محال» نیست.

پس با توجه به مطالب فوق محقق خوبی دو اشکال به محقق نایینی وارد کرده است:

۱. اشکال ندارد مقتضی دو ضد فی نفسه باهم محقق باشند؛ آن چیز که محل اشکال است این است که دو مقتضی با هم بخواهند تأثیر بگذارند.

۲. ما نحن فیه از موارد «اقتضاء المحال محال» نیست. زیرا «اقتضاء المحال محال» در جایی است که مقتضی واحد به دو امر متنافی متعلق شوند، در حالی که در ما نحن فیه مقتضی واحد نیست؛ بلکه دو مقتضی است که هر یک متعلق به چیزی شده است، ولو این که آن دو شیء با هم متنافی و متضاد می باشند. سیاهی و سفیدی باهم متضاد می باشند ولی هر کدام مقتضی جدا گانه دارند پس «اقتضاء المحال محال» این جا معنا ندارد.^۱

^۱ اجودالتقریرات، ج ۱، ص ۲۵۹

اشکال محقق خویی به محقق خوانساری

محقق خویی در ادامه اشکالی را متوجه محقق خوانساری می‌کنند. یعنی ضمن این که ایشان اشکال محقق نایینی را به محقق خوانساری وارد نمی‌دانند می‌فرمایند: در موضوع محل بحث از دو حال خارج نیستیم:

۱. مقتضی ضد معدوم موجود نیست.

۲. مقتضی هر دو ضد موجود است.

دو ضلع مورد نظر محقق خوانساری عبارت بود از ضد معدوم و ضد موجود. یعنی گاهی دیوار سیاهی دارد که «ضد موجود» سفیدی است و گاهی نیز رنگ سیاه ندارد که «سیاهی غیر موجود» بر دیوار نیز ضد سفیدی است؛ در هر صورت سیاهی ضد سفیدی است. اما گاهی این سیاهی لباس وجود بر تن کرده است و روی دیوار عارض شده است که «ضد موجود» است و گاهی نیز سیاهی بر روی این دیوار عارض نشده که به آن «ضد معدوم» می‌گوییم.

ایشان می‌فرمایند: حال ما از دو احتمال خارج نیست:

۱. مقتضی برای ضد معدوم اساساً موجود نیست؛ یعنی اصلاً مقتضی برای سیاهی که هنوز لباس وجود به تن نکرده است فراهم نیست. یعنی اصلاً شرایطی دارد که نمی‌تواند سیاه شود.

۲. گاهی در شیء، مقتضی برای سیاهی و سفیدی هر دو وجود دارد.

در صورت اول که مقتضی برای سیاهی نیست، اگر می‌گوییم این شیء سیاه نیست، طبق فرض عدم سیاهی را مستند به عدم مقتضی می‌کنیم ولی در حالت دوم که مقتضی برای هر دو ضد موجود است، اگر دیوار، مقتضی برای هر دو رنگ را داشته باشد ولی در عین حال سفید باشد نه سیاه؛ عدم سیاهی را مستند به مزاحمت مقتضی ضد موجود با مقتضی ضد معدوم و غلبه مقتضی ضد موجود بر مقتضی ضد معدوم می‌کنیم. علی‌رغم این که دیوار به دلیل دارا بودن مقتضی سفیدی و سیاهی می‌توانست هم سیاه باشد هم سفید ولی مع ذلک سفید است، حال سوال این است که، علت سیاه نبودن دیوار چیست؟ عدم سیاهی را مستند به مانع می‌کنیم، یعنی این جا دو مقتضی وجود داشته و مقتضی سفیدی مزاحم مقتضی سیاهی شده و بر مقتضی سیاهی غلبه نموده است. وقتی مقتضی قوی‌تر مزاحم مقتضی ضعیف‌تر می‌شود قهراً ضدی که مقتضی آن ضعیف‌تر است محقق نمی‌شود. پس عدم سیاهی در مانحن فیه به این دلیل است که مقتضی سیاهی ضعیف بوده و قصور از تأثیر داشته و نتوانسته بر مقتضی سفیدی غلبه پیدا کند، لذا جای خود را به مقتضی سفیدی داده است.

نتیجه: چه در حالت اول که عدم سیاهی را مستند به عدم مقتضی کردیم؛ زیرا فرض ما در حالت اول این بود که اگر دیوار سیاه نشده است به این دلیل است که مقتضی سیاهی در آن نبوده است و چه در حالت دوم که عدم سیاهی مستند به وجود مانع شده است، در هر دو صورت عدم سیاهی یا به تعبیر دیگر عدم مستند به خود سفیدی نشده است.

پس محقق خویی قصد دارند ریشه تفصیل محقق خوانساری را باطل کنند. محقق خوانساری فرمودند: عدم ضد معدوم مقدمیت برای ضد دیگر ندارد ولی عدم ضد موجود مقدمیت برای ضد دیگر دارد.

محقق خوبی می فرماید: با تحلیلی که کردیم نه ضد معدوم و نه ضد موجود عدمشان مقدمیت برای ضد دیگر ندارند. زیرا همان طور که ملاحظه کردید چه در حالت اول و چه در حالت دوم عدم ضد و سیاهی مستند به ضد دیگر نیست، بلکه مستند به یکی از این دو چیز است:

۱. مستند به عدم مقتضی خودش. یعنی اگر سیاهی روی دیوار حاصل نشده به این دلیل است که طبق حالت اول مقتضی سیاهی در آن نبود که در این صورت هیچ ارتباطی با ضد دیگر یعنی سفیدی ندارد، زیرا خودش ضعیف بوده و ربطی به سفیدی ندارد. اگر سیاهی بر روی دیوار محقق نشده است مقتضی سیاهی محقق نشده است و این چه ربطی به ضدش یعنی سفیدی دارد؟

۲. مزاحمت مقتضی ضد دیگر جلوی سیاهی را گرفته است. در حالت دوم گفتیم به دلیل مزاحمت مقتضی سفیدی که قوی تر بوده با مقتضی خودش دیوار سیاه نشده است. پس باز هم کاری به خود سفیدی ندارد و قبل از آن که سفیدی بیاید، محکوم مقتضی سفیدی شده است.

پس در هر دو حال ضد موجود یعنی سفیدی به هیچ وجه نسبت به سیاهی مانعیت نداشته تا عدم آن مقدمه برای ضد دیگر شود. خلاصه آن که محقق خوانساری فرمود: عدم ضد موجود مقدمه للضد الآخر، ولی عدم ضد معدوم مقدمیت ندارد. اشکال محقق خوبی این است که با توجه به آن چه بیان شد به طور کلی عدم ضد موجود و عدم ضد معدوم هیچ یک نسبت به ضد دیگر مقدمیت ندارد. زیرا مقتضی ضد معدوم یا اساساً موجود نیست؛ یعنی یک مقتضی این جا بیشتر وجود ندارد که آن هم عبارت است از مقتضی ضد موجود، یا مقتضی برای هر دو ضد وجود دارد. در حالت اول عدم ضد مستند به عدم مقتضی خودش می شود و ربطی به ضد دیگر ندارد تا بخواهد مسئله مقدمیتش نسبت به آن مطرح شود. در حالت دوم نیز با این که مقتضی برای هر دو ضد وجود دارد ولی اگر این ضد موجود نشده به خاطر ضعف مقتضی خودش و مقهور شدنش نسبت به مقتضی ضد دیگر بوده پس کاری به خود ضد ندارد. این درگیری با مقتضی ضد بوده نه خود ضد.

پس به طور کلی در هیچ فرضی و در هیچ حالتی ضد دیگر کاری با این ندارد، لذا نمی توانیم بگوییم عدم ضد مقدمه است برای ضد دیگر.^۱

بحث جلسه آینده

برخی از بزرگان معتقد است تفصیل محقق خوانساری درست است و اشکالات محقق نایینی و محقق خوبی به این تفصیل وارد نیست. پس اشکالی در خود تفصیل نیست، لکن مشکل این است که این تفصیل یک تفصیل بیهوده و لغو است و در ما نحن فیه هیچ فایده ای ندارد. اما این که چرا در ما نحن فیه هیچ نفع و فایده ای ندارد را در جلسه بعد مطرح می کنیم.

«والحمد لله رب العالمین»